

منشأ الزام‌های اخلاقی از نظر کریستین کرسگارد*

** حسین اترک

چکیده

یکی از موضوعات فرا اخلاقی، بحث از منشأ الزام‌های اخلاقی است. مسئله این است که الزام‌های اخلاقی، یعنی باید‌ها و نبایدهای اخلاقی از کجا ناشی می‌شوند؟ به باور کریستین کرسگارد، فیلسوف معاصر آمریکایی، منشأ الزام‌های اخلاقی هویت اخلاقی انسان و انسانیت انسان است. انسان به دلیل خودآگاهی‌اش به صرف میل به چیزی آن را انجام نمی‌دهد، بلکه از خود می‌پرسد که آیا درست است که مطابق میل خویش رفتار کنم؟ کرسگارد که همانند کانت به ارزش ذاتی انسانیت معتقد است، می‌گوید که دلایل ما برای انجام دادن چیزی را هویت و طبیعت ما مشخص می‌کند. هویت ما به‌عنوان انسان، زن یا مرد، عضوی از قوم یا نژاد، دین خاص یا طبقه اجتماعی خاص و ... الزام‌های نامشروطی را بر ما تحمیل می‌کنند. بنابراین، از نظر کرسگارد هویت ما به‌عنوان یک انسان منشأ هنجارها و الزام‌های اخلاقی ماست. نقض این الزام‌ها به‌معنای از دست دادن هویت ماست. انسانیت بخش مهم هویت ماست. به نظر می‌رسد افزون بر برخی اشکال‌ها بر نظریه اخلاقی کرسگارد، ایرادهای وارد بر نظریه اخلاقی کانت نیز بر آن وارد است؛ از جمله اینکه اصل انسانیت و هویت عملی انسانی نمی‌تواند همیشه به‌عنوان معیاری موفق در تشخیص فعل اخلاقی عمل کند.

کلید واژه‌ها

کرسگارد، خودآگاهی، ذهن اندیشناک، هویت عملی، انسانیت.

* این مقاله حاصل دوره فرصت مطالعاتی نویسنده (۲۰۱۵-۲۰۱۶) در دانشگاه هاروارد و ملاقات با پروفیسور کریستین کرسگارد است. بر خود لازم می‌دانم از ایشان به جهت فرصتی که در اختیار بنده گذاشتند کمال تشکر را داشته باشم.

** دانشیار دانشگاه زنجان



یکی از موضوع‌های مهم فرا اخلاقی، تعیین منشأ الزام‌های اخلاقی است. مسئله این است که الزام‌های اخلاقی، یعنی بایدها و نبایدهای اخلاقی از کجا ناشی می‌شوند؟ چه کسی یا چه چیزی و چگونه این الزام‌ها را از انسان مطالبه می‌کند؟ چرا ما خود را تحت یک سری الزام‌ها و وظایف اخلاقی می‌یابیم؟ این مسئله چنان اهمیتی دارد که می‌توان ادعا کرد اساس هر نظریه اخلاقی را تشکیل می‌دهد، زیرا هر نظریه اخلاقی در بُعد فرا اخلاقی‌اش بر مبنای دیدگاهش در موضوع منشأ الزام‌های اخلاقی، جهات وجودشناختی، معرفت‌شناختی، روان‌شناختی و حتی معناشناختی خود را مشخص می‌کند؛ برای مثال، نظریه احساس‌گرایی با طرح این ایده که منشأ الزام‌های اخلاقی احساسات و عواطف درونی هر شخص است، در بحث وجودشناسی، حقیقتی برای گزاره‌های اخلاقی و رای ابراز احساسات در قالب الفاظ و گزاره‌های اخلاقی قائل نیست؛ در بحث معرفت‌شناسی، راه معرفت به گزاره‌های اخلاقی را مطالعه احساسات و عواطف فردی می‌داند؛ در بحث روان‌شناسی عمل، احساسات شخصی را عامل انگیزش برای رفتار اخلاقی می‌داند و حتی در بحث معناشناسی، الفاظ اخلاقی را فاقد جنبه شناختی و تنها نشانه‌هایی برای بیان احساس همچون اصواتی مانند آه، آخ، هورا و ... می‌داند.

در موضوع منشأ الزام‌های اخلاقی، نظریه‌های متعددی در فلسفه اخلاق وجود دارد. افزون بر احساس‌گرایی، برخی نظریه‌پردازان الزام‌های اخلاقی را ناشی از جامعه و قراردادادهای اجتماعی می‌دانند و برخی ناشی از دستور الهی و برخی دیگر ناشی از عقل. پروفیسور کریستین کرسگارد، فیلسوف معاصر و استاد دانشگاه هاروارد آمریکا، نظریه ابتکاری خاصی در این حوزه دارد که نظر اندیشمندان و فیلسوفان معاصر را به خود جلب کرده و بحث‌های زیادی درباره نظریه ایشان شده است. متأسفانه نظریه اخلاقی ایشان در ایران چندان مطرح نشده است و تنها دو مقاله در این زمینه موجود است که یکی ترجمه بخشی از کتاب خلق مملکت غایات^۱ اوست که به بحث سرچشمه



1. Creating the Kingdom of Ends.



ارزش از نظر ارسطو و کانت می‌پردازد که البته به هیچ وجه نوآوری‌های نظریه کرسگارد در حوزه الزام‌های اخلاقی و برساخت‌گرایی را در بر ندارد (نک: کرسگارد، ۱۳۷۹: ۹۵-۱۲۰). دیگری مقاله تألیفی با عنوان «خودمختاری از دیدگاه کریستین کرسگارد» است که به تبیین نظریه او در باب فاعلیت انسان و خودمختاری او می‌پردازد. این مقاله با توجه به موضوعش تنها به کتاب خودسازی: فاعلیت، هویت و یکپارچگی^۱ کرسگارد رجوع کرده و به کتاب‌های دیگر او از جمله منابع هنجارمندی^۲ که درباره منشأ الزام‌های اخلاقی است، نپرداخته است (نک: جلالی، ۱۳۹۵: ۷۱-۸۶). از این‌رو، این مقاله نخستین نوشتاری است که به زبان فارسی دیدگاه‌های ابتکاری کرسگارد در باب منشأ الزام‌های اخلاقی و بحث هنجارمندی اخلاق را بررسی می‌کند.

۱. برساخت‌گرایی کرسگارد

پیش از ورود به نظریه کرسگارد در باب منشأ الزام‌های اخلاقی، لازم است نمایی کلی از نظریه اخلاقی وی ارائه گردد تا جایگاه این بحث در چارچوب کلی نظریه‌اش برای خوانندگان روشن گردد. کرسگارد یک فیلسوف برساخت‌گرا (Constructivist) است. برساخت‌گرایی دیدگاهی است که جان رالز و سپس دیگرانی مانند تیم اسکنلون، کریستین کرسگارد، انورا آنیل، تامس هیل در مقام همکاران یا شاگردان او در دانشگاه هاروارد ارائه داده‌اند (Lenman and Shemer, 2012: 2). برساخت‌گرایی دیدگاهی فرا اخلاقی در باب حقیقت ارزش‌ها و هنجارهای اخلاقی و چگونگی پیدایی آنهاست که می‌توان آن را حد وسط ذهنیت‌گرایی و عینیت‌گرایی اخلاقی دانست (نک: کرسگارد، ۱۳۷۹: ۹۵-۹۶؛ 2012: 226). برساخت‌گرایی برخلاف واقع‌گرایی، ارزش‌ها و هنجارهای اخلاقی را امور عینی و واقعی متعلق به جهان عینی نمی‌داند و برخلاف ذهنیت‌گرایی آنها را کاملاً امور ذهنی و درونی که انعکاس احساسات و عواطف شخصی یا نوعی

1. Self-Constitution: Agency, Identity, and Integrity.

2. The Sources of Normativity.



انسان باشد نیز نمی‌داند. برساخت‌گرایی از سویی مانند ذهنیت‌گرایی، حقیقت‌ارزش‌ها و هنجارهای اخلاقی را به فاعل شناسا نسبت می‌دهد و آنها را ساخته‌انسان می‌داند و از سوی دیگر، مانند عینیت‌گرایی این ارزش‌ها و هنجارهای ساخته‌شده توسط انسان را ناشی از حقایق و ضرورت‌های عینی عملی می‌داند. طبق برخی تعریف‌ها از برساخت‌گرایی، این نظریه معتقد است حقایق هنجاری (و ارزشی) درباره آنچه که باید انجام بدهیم (یا ارزش‌پنداریم)، طی یک فرایند آرمانی (idealized process) از تأمل، انتخاب و توافق عقلی حاصل می‌شوند. به اعتقاد برساخت‌گرایی، اصول اخلاقی ما اصولی هستند که اگر همه فاعل‌های اخلاقی همانند ما در یک فرایند فرضی یا آرمانی از تأمل عقلی (rational deliberation) داخل شوند، با آنها موافقت یا آنها را تصدیق خواهند کرد. برساخت‌گرایی در پاسخ به این پرسش که آیا حقایق هنجاری وجود دارند و اگر وجود دارند چیستند، می‌گوید که حقایق هنجاری وجود دارند، ولی حقایقی مستقل از انسان و عمل او نیستند، بلکه این حقایق را عقل عملی در شرایطی خاص (مانند بی‌طرفی و قرار گرفتن پشت پرده جهل نسبت به منافع خود) می‌سازد (Bagnoli, 2011). در این مقاله، فرایند عقلی رسیدن به هنجارهای اخلاقی از نظر کرسگارد را تبیین خواهیم کرد.

به‌طور کلی می‌توان گفت کرسگارد اصول اخلاقی را راه‌حلی برای حل مسائل و رفتاری‌های عملی انسان می‌داند. از نظر او، بزرگ‌ترین دغدغه انسان اندیشناک این است که چه کاری را باید انجام دهد و به چه دلیل؟ اخلاق تلاش برای حل این مشکل است. ارزش‌ها و هنجارهای اخلاقی ارزش و بایستگی خود را از همین جا به دست می‌آورند که عقل انسانی بهترین و ضروری‌ترین کار در موقعیت اخلاقی خاص را چه می‌داند. وی در توجیه نیروی الزام‌گری و قدرت دستوری احکام اخلاقی می‌گوید:

اگر شما مشکلی را واقعی تشخیص دهید، [و آن را] مشکل خودتان بدانید؛ یعنی چیزی که باید آن را حل کنید و راه‌حلش را تنها یا بهترین راه‌حل تشخیص دهید، در آن صورت، اجرای آن راه‌حل بر شما لازم خواهد بود

نظریه اخلاقی کرسگارد تلاش در جهت حل مشکل اعمال فاعلیت انسان است. او با تمرکز بر روی اصل انسانیت کانت می‌کوشد این اصل بنیادین اخلاق را به نحو برساخت‌گرایانه، برگرفته از یک مشکل واقعی عملی در ارتباط با فاعلیت فاعل بداند؛ یعنی نیاز فاعل به دلیل برای اعمال فاعلیت خود و اینکه چرا فلان کار را انجام می‌دهد و فلان کار را نه. کرسگارد می‌خواهد نیروی دستوری اصول اخلاقی را با آشکارساختن نقش عملی این اصول در اعمال فاعلیت و در نهایت نقش آنها در هویت انسان به‌عنوان یک فاعل توجیه کند (FitzPatrick, 2005: 658-659).

۲. ضد واقع‌گرایی

کرسگارد مخالف واقع‌گرایی است. در نظر او، خوبی و دیگر اوصاف ارزشی، اوصافی واقعی از اشیا و درباره جهان نیستند، بلکه آنها بر اساس سرشت انسانی، احساسات و ملاحظات مرتبط با او و در یک کلام به این علت که برای او خوب هستند، خوب خوانده می‌شوند. برخلاف واقع‌گرایی که تصور می‌کند اشیا به دلیل اوصاف، ویژگی‌ها و مزیت‌های واقعی که در جهان دارند، خوب خوانده می‌شوند، کرسگارد معتقد است اشیا چنین اوصاف و صفات واقعی ندارند، بلکه آنها به سبب تجربه‌ها و حالات ذهنی ما، به سبب مزیت‌ها، کاربردها و فوایدی که برای اهداف و مقاصد ما دارند، دارای این اوصاف و ویژگی‌ها می‌گردند و سپس ما آنها را خوب می‌خوانیم؛ پس این اوصاف واقعی نیستند؛ یعنی اگر ما نبودیم یا این اهداف و مقاصد را نداشتیم یا اگر اهداف دیگری را برای خود تعریف می‌کردیم، ممکن بود این اشیا آن اوصاف و ویژگی‌ها را نداشتند و دیگر متصف به خوبی نمی‌شدند (Korsgaard, 1983: 187). وی ادعای خود درباره خوبی را چنین بیان می‌کند:

مهم نیست که فیلسوفان چقدر می‌خواهند بر این نکته تأکید کنند که ارزش یک چیز خوب باید ذاتی و غیرنسبی باشد. حقیقت این است که خوبی یک شی خوب به سبب چیزی است که برای ما انجام می‌دهد (Ibid.).

پس از بیان این دو مبنای مهم درباره نظریه اخلاقی کرسگارد (یعنی برساخت‌گرایی





و ضدواقع‌گرایی)، روشی که کرسگارد برای تبیین منشأ الزام‌های اخلاقی می‌پیماید روشن می‌شود. کرسگارد قصد دارد هنجارمندی اصول اخلاقی، نیروی الزام‌گری آنها و نیز منشأ الزام‌های اخلاقی را نخست با بیان مشکل پیش‌روی انسان عاقل و اندیشناک به هنگام عمل (اینکه چه کنم؟) و یافتن راه‌چاره‌ای برای آن توجیه کند. فرایند عقلی حل این مشکل عملی، فرایند تبیین هنجارمندی اخلاقی و منشأ الزام‌های اخلاقی است.

۳. پرسش هنجاری

همان‌گونه که گذشت، پرسش اصلی در مسئله فرا اخلاقی منشأ الزام‌های اخلاقی این است که الزام‌های اخلاقی ما از کجا نشئت می‌گیرند؟ کرسگارد این پرسش را «پرسش هنجاری» (normative question) می‌نامد. پرسش هنجاری به این موضوع می‌پردازد که چه چیز اصول و هنجارهای اخلاقی را توجیه می‌کند؟ هنجارها و قوانین اخلاقی چگونه تأسیس می‌شوند؟ چه چیز اخلاق را هنجارمند، دارای قوانین، اصول و الزام‌ها می‌سازد؟ (Korsgaard, 1996: 9-10). پرسش هنجاری به اعتقاد کرسگارد یک پرسش اول شخص است که برای فاعل اخلاقی که می‌خواهد مطابق اخلاق رفتار کند پیش می‌آید. وقتی یک فیلسوف می‌خواهد به پرسش هنجاری پاسخ دهد، باید خود را در موضع فاعلی قرار دهد که اخلاق از او مطالبات و الزام‌هایی را طلب می‌کند. او از خود می‌پرسد آیا من به‌واقع باید این کارها را انجام دهم؟ چرا باید این چنین عمل کنم، مثلاً راست بگویم نه دروغ؟ پاسخ به این پرسش‌ها، پاسخ به پرسش هنجاری است (Ibid.: 16).

پرسش هنجاری، پرسش از قدرت دستوری و نیروی الزام‌کنندگی الزام‌های اخلاقی است؟ چرا الزام‌های اخلاقی از سلطه بیشتری نسبت به دیگر الزام‌ها مانند الزام‌های کاری، حرفه‌ای و اجتماعی برخوردارند؟ گویا این الزام‌ها از سنخ دیگری هستند و قدرت الزام‌گری قوی‌تری نسبت به بقیه الزام‌ها دارند. چرا ما خود را ملزم به راستگویی یا وفای به عهد می‌دانیم، حتی وقتی که می‌دانیم انجام دادن آنها به زیانمان است؟ به بیان برخی محققان، این پرسش در واقع همان پرسش سنتی درباره توجیه اخلاق، عقلانیت و استدلال‌پذیری آن است. چرا اعمالی مانند عدالت، راستگویی و وفاداری، اعمالی اخلاقی

و الزامی هستند، ولی در مقابل، ظلم، دروغگویی و خیانت اعمالی غیر اخلاقی و نادرست هستند؟ درستی، بایستگی و الزام از کجا ناشی می شود؟ (FitzPatrick, 2005: 653-654).

کرسگارد پیش از ارائه پاسخ به پرسش هنجاری، پاسخ برخی نظریه‌های اخلاقی به آن را مطرح می‌کند. نظریه امر الهی یا اراده‌گرایی (voluntarism) قدرت و سلطه الزام‌های اخلاقی را به امر کسی که قدرت قانون‌گذاری بر فاعل‌های اخلاقی دارد و می‌تواند برای آنها قانون وضع کند، نسبت می‌دهد. واقع‌گرایی اخلاقی این قدرت الزامی را به حقیقت و ماهیات ذاتاً هنجاری الزام‌های اخلاقی منسوب می‌کند. واقع‌گرا می‌کوشد با این استدلال که ارزش‌ها یا الزام‌های اخلاقی به‌واقع وجود دارند، هنجارمندی اخلاق را توجیه کند (Korsgaard, 1996: 18-19). نظریه سومی که کرسگارد بدان می‌پردازد، نظریه افرادی همچون هاجسون، هیوم، جان استوارت میل و برنارد ویلیامز است که ریشه اخلاق را طبیعت انسان می‌دانند. ما خود را موظف به رعایت اخلاق می‌دانیم؛ چون در احساسات و امیال ما ریشه دارد. برخلاف واقع‌گرا، برای طرفداران این دیدگاه مهم نیست که ثابت کنند حقایق اخلاقی درست و مطابق واقع هستند، بلکه مهم این است که نشان دهند اخلاق برای کمال زندگی اجتماعی و برای سعادت ما خوب است (Ibid.: 19, 91). نظریه چهارم، دیدگاه کانت و برساخت‌گرایان کانتی معاصر مانند جان رالز است که منبع هنجارهای اخلاقی را اراده خود فاعل می‌دانند. الزام‌های اخلاقی قوانین اراده خود فاعل هستند که بر او تحمیل می‌شوند (Ibid.: 19-20). نظریه کرسگارد نیز متعلق به دیدگاه چهارم است.

۴. نظریه حاکمیت اندیشه

کرسگارد در یکی از سخنرانی‌هایش با عنوان «حاکمیت اندیشه» (The authority of reflection) به ارائه نظریه هنجاری خود می‌پردازد. وی اذعان می‌کند که بخش عمده نظریه‌اش الهام گرفته از کانت است، ولی اصلاحاتی ضروری در نظریه او انجام داده است.





الف) مشکل هنجاری و ذهن اندیشناک انسان

کرسگارد در تبیین نظریه خود با ویژگی «خودآگاهی» (self-conscious) انسان شروع می‌کند. مراد وی از خودآگاهی نفس، تفکر و اندیشه نیست، بلکه ساختار ذهنی انسان است که تفکر و اندیشه را ممکن می‌سازد. ساختار اندیشناک ذهن انسان عامل خودآگاهی اوست. تفاوت انسان با حیوان در این است که ادراک‌های حیوان باورهای او و امیالش اراده او را تشکیل می‌دهند. حیوان وارد فعالیت‌های آگاهانه و شاید تفکر^۱ می‌شود، ولی هرگز از خود این فعالیت‌ها آگاه نیست و آنها را موضوع التفات قرار نمی‌دهد، ولی انسان این توانایی را دارد که توجه خویش را به خود ادراکات، امیال و فعالیت‌های ذهنی‌اش برگرداند و آنها را بررسی کند. در نتیجه، انسان به این فعالیت‌ها آگاهی دارد. این خودآگاهی است (Korsgaard, 1996: 92-93, 100; 2009:19). حیوان وقتی به چیزی میل کند، آن را انجام می‌دهد، ولی انسان به دلیل ویژگی خودآگاهی و اندیشناکی‌اش ممکن است با تأمل در میل خویش و متعلق آن، بنا به دلایلی از انجام‌دادنش چشم پوشد (Korsgaard, 2009: 20). این ویژگی انسان را با یک مشکل مواجه می‌سازد و آن مشکل هنجاری است. ما گاه در درون خود میل شدیدی به چیزی می‌یابیم، ولی از خود می‌پرسیم آیا این میل می‌تواند دلیل انجام‌دادن آن باشد؟ ذهن اندیشناک انسان نمی‌تواند به صرف ادراک و میل به چیزی آن را انجام دهد، زیرا او برای انجام‌دادن کارهایش نیازمند دلیل و تأیید آن دلیل به‌عنوان دلیل درست است (Korsgaard, 1996: 92-93).

تامس نیگل در مقاله خود با عنوان «عمومیت و خود اندیشناک»^۲ ضمن طرح این پرسش که چرا خود اندیشناک انسان به جای اینکه ناظر منفعل باورها و اعمال خود غیراندیشناکش باشد، باید در مورد هر چیزی تصمیم بگیرد، با پاسخ کرسگارد موافق

۱. عبارت «و شاید تفکر» از نویسنده افزوده شد تا مقصود از اینکه می‌گوید: «کرسگارد خودآگاهی نفس تفکر و اندیشه نیست، بلکه ساختار ذهنی انسان است»، روشن گردد. حیوان حتی اگر به مرتبه تفکر هم برسد، به مرتبه خودآگاهی و تأمل در ساختار ذهنی خود نمی‌رسد، ولی انسان این توان را دارد.

2. Universality and the reflective self

است که خود اندیشناک نمی تواند تماشاگر محض باشد، زیرا خود اندیشناک چیزی غیر از خود شخص فاعل و باورگر نیست. شخص ممکن است به هنگام تصمیم برای رفتاری، نخست بر اساس ادراک، میل یا انگیزه غیرمتملانه خود شروع کند، ولی سپس به دلیل خودآگاهی و تأمل در رفتار خود در آن تجدید نظر نماید. هر فعلی که از انسان سر می زند، با تأیید یا عدم تأیید خود اندیشناک و متأمل انسان است (Nagel, 1996: 201).

کرسگارد در اینجا نیز بیان خود از مشکل هنجاری را تعبیر دیگری از بیان کانت از مشکل اراده انسان و آزادی اراده اعلام می کند. وی بر اساس تفسیر برساخت گرایانه خود از کانت، نظریه اخلاقی او را پاسخی به یافتن مشکل اراده آزاد انسان می داند (Korsgaard, 1996: 94; 2008: 322).

ب) دلیل عملی و پاسخ کانت

کرسگارد از «دلیل» به موفقیت اندیشناکی (reflective success) تعبیر می کند؛ یعنی اگر ما برای مشکل هنجاری خود به دلیلی درست برسیم، در اندیشه و ویژگی اندیشناکی خود موفق بوده ایم. به نظر کرسگارد چون مشکل هنجاری از ذهن اندیشناک انسان ناشی می شود، راه حل مشکل نیز از خود آن چاره اندیشی می شود. اگر تصمیم بگیریم که میل به چیزی می تواند دلیلی برای انجام دادن آن باشد، در واقع بر اساس اندیشه خود تصمیم گرفته ایم که این میل را تصدیق و تأیید کنیم، ولی مشکل این است که چگونه می توان چنین تصمیمی گرفت؟ آیا این به معنای تأیید ادعای ذهنیت گرایان و احساس گرایان نیست که میل را ذاتاً امری هنجاری می دانند؟ در آن صورت، ما باید خود را در مقابل تمام برهان های واقع گرایی ببینیم. کرسگارد که مخالف ذهنیت گرایی است، معتقد است میل هنجارمندی خود را از چیز دیگر به ارث می برد؟ لذا باید در پی آن منبع اصلی باشیم (Korsgaard, 1996: 97).

او نخست پاسخ کانت به این مشکل را بیان می کند، زیرا کانت نیز مخالف تصمیم گیری و عمل بر اساس میل است و منتقد نظام های اخلاقی مبتنی بر اصول تجربی درونی است (نک: اترک، ۱۳۹۲: ۱۰۹-۱۱۱). از نظر کانت منبع اصلی هنجارهای اخلاقی اراده





آزاد انسان، فارغ از تأثیر امیال است. اراده آزاد یک علت عقلانی است که بدون تعیین یافتن از علل خارجی تأثیر می‌گذارد. اراده علت قریب عمل انسان است، ولی انسان بدون دلیل چیزی را اراده نمی‌کند؛ پس اراده برای انجام دادن کاری نیازمند دلیل است. از آنجا که دلایل انجام دادن کارها از اصول کلی اخذ می‌شوند، پس اراده آزاد باید اصلی عملی برای خود داشته باشد؛ اما اراده چون آزاد است، هیچ قانون یا اصلی نمی‌تواند از بیرون بر آن تحمیل شود.

بنابراین، اراده باید برای خود قانون وضع کند. اما کدام قانون؟ کرسگارد از کانت نقل می‌کند که مشکل پیش‌روی اراده آزاد این است که اراده باید قانونی داشته باشد، اما چون اراده آزاد است، آن قانون باید قانون خودش باشد و چیزی نباید معین کند که محتوای آن قانون چه باید باشد. بنابراین، تمام آنچه که باقی می‌ماند، صورت قانون است؛ یعنی آن قانون تنها باید قانون باشد. در نتیجه، محتوای آن قانون این می‌شود که صورت قانون داشته باشد؛ یعنی کلی و عام باشد. حال اگر محتوای صورت اول امر مطلق کانت، یعنی قانون عام یا اصل تعمیم‌پذیری را بررسی کنیم، درمی‌یابیم که او در پی این است که همیشه چنان عمل کنیم که بتوانیم اراده کنیم قاعده عملی ما قانون عام در جهان گردد (Korsgaard, 1996: 98؛ کانت، ۱۳۶۹: ۲۷).

ج) هویت عملی

کرسگارد پس از بیان پاسخ کانت به مشکل هنجاری، به تبیین پاسخ خود می‌پردازد که طرح مفهوم «هویت عملی» (practical identity) است. وی به‌عنوان راه حل مسئله بیان می‌کند که الزام‌های ما ناشی از هویت ماست؛ ناشی از چیزی است که هویت ما به آن امر یا از آن نهی می‌کند. دلایل ما برای انجام دادن چیزی را هویت و طبیعت ما مشخص می‌کند. هویت ما را انسان بودن، زن یا مرد بودن، عضوی از قوم، نژاد یا دین خاصی بودن، عضوی از یک طبقه اجتماعی، دارای حرفه و شغل خاص بودن، دوستان و دوستان ما تشکیل می‌دهد. در بسیاری جوامع، شجاعت فضیلت ویژه مردان به دلیل

هویت ذکوری آنها تعریف می‌شود. وظایف به‌روشنی ارتباط مستقیمی با نقش اجتماعی افراد دارند. یک روان‌شناس اعتماد بیمار خود را نقض نمی‌کند. کرسگارد چنین هویتی را که منشأ الزام‌ها و وظایف است، «هویت عملی» می‌نامد (Korsgaard, 1996: 100-101). تصور ما از هویت عملی مان انتخاب‌ها و اعمال ما را تدبیر می‌کند (Korsgaard, 2009: 20). ارزش قائل شدن برای هویت خود به‌عنوان فردی خاص مثلاً معلم یا پزشک، ارزش قائل شدن برای انجام‌دادن برخی اعمال متناسب با آن هویت و ترک برخی اعمال متضاد با آن است. اگر شما دوست یک نفر هستید، سهم کردن او در غذای خود، به همراه او برای خرید رفتن و گرفتن هدیه برایش اعمالی ارزشمند از نظر شما خواهند بود (Ibid.). پس می‌توان نتیجه گرفت از نظر کرسگارد الزام‌ها، فضایل و ارزش‌ها را هویت‌های ما مشخص می‌کنند.

در نظر او، هویت عملی تصمیم‌گیری در مورد نوع علیت ما در جهان است. وقتی انسان تصمیم می‌گیرد که کاری را انجام دهد، در واقع تصمیم می‌گیرد که چه آثاری را از خود در جهان ایجاد کند. در نتیجه تصمیم‌گیری برای انجام‌دادن فعلی، تصمیم‌گیری برای نوعی علیت و اثرگذاری در جهان و نیز تصمیم‌گیری در مورد هویت خود و «اینکه من کیستم» است (Ibid.: 19).

وی با تبیین کلام کانت در باب انگیزش اخلاقی می‌گوید که به باور کانت هر عمل عقلانی دربردارنده دو چیز است: محرک و اصل عملی (Ibid.: 22) و به بیان دیگر، مبدأ شوق و قاعده رفتار (کانت، ۱۳۸۸: ۶۰). محرک، چیزی است که یک عمل را در ذهن تو شایسته و مناسب نشان می‌دهد و اصل دلیل درستی انجام عمل است؛ یعنی چیزی است که تعیین می‌کند آیا در واقع آن عمل باید انجام بشود یا نه؛ برای مثال، فرض کنید که به دوستانتان قول داده‌اید که در نخستین روز آفتابی برای کمک به او در نقاشی کردن خانه‌اش بروید، ولی از طرفی هم تمایل دارید که در آن روز در کنار ساحل آفتاب بگیرید. بر اساس نظریه اخلاقی کانت در اینجا میل به آفتاب گرفتن محرک شما برای انجام‌دادن قاعده عملی است؛ یعنی آفتاب گرفتن کنار ساحل. امر مطلق اصل عمل





شماست. ماکزیم^۱ خود را در اصل امر مطلق قرار می‌دهید و می‌بینید که تعمیم‌پذیر نیست؛ یعنی نمی‌توانید اراده کنید که همه انسان‌ها وقتی قولی برای کمک کردن دیگران داده‌اند، قول خود را فراموش کنند و به میل آفتاب گرفتن خود پردازند. بنابراین، این ماکزیم شما با اصل امر مطلق رد می‌شود و شما باید به قولی که به دوستان داده‌اید عمل کنید. اما به نظر کانت محرک شما در این رفتار اخلاقی احترام به قانون است؛ به بیان دیگر، این تفکر که شما ملزم به وفای به عهد خویش هستید، می‌تواند عامل انگیزش برای وفای به عهد باشد. یکی از محرک‌ها و انگیزه‌های فاعل اخلاقی تعلیم دیده عمل بر اساس احترام به قانون است (Korsgaard, 2009: 22).

کرسگارد پس از تبیین این دیدگاه کانتی می‌گوید که به اعتقاد من هویت‌های عملی دقیقاً به این شیوه، انتخاب‌های ما را هدایت می‌کنند. آنها منبع تحریک و انگیزش ما هستند که بر اساس آنها ما اعمالی را ترک یا انجام می‌دهیم. بنابراین، از نظر کرسگارد این دو جمله ساختار واحدی دارند: «من این کار را نمی‌توانم انجام دهم؛ چون نادرست است» و «من این کار را نمی‌توانم انجام دهم؛ چون مادرش هستم». جمله اول، محرک ترک فعل را بر اساس نظر کانت، احترام به قانون اخلاقی قرار داده است و جمله دوم بر اساس نظریه کرسگارد، هویت مادر بودن. بنابراین، به نظر او هویت ما به عنوان موجودات انسانی و عاقل ریشه اخلاق و منشأ الزام‌های اخلاقی است (Korsgaard, 2009: 22).

بنابر آنچه تا اینجا گفتیم از نظر کرسگارد خودآگاهی و ساختار اندیشناک ذهن انسان او را وادار می‌کند تا در اعمال و رفتار خود بر اساس دلیل عمل کند. دلایل ما برای انجام دادن کارها را هویت ما مشخص می‌کند. بنابراین، ذهن اندیشناک ما، ما را وادار می‌دارد تا هویت خودمان را بر اساس قانون یا اصلی که بر تمام انتخاب‌ها و اعمالمان سایه می‌فکند، مشخص و معین سازیم. «او شما را ملزم می‌سازد تا قانونی برای خودتان

۱. Maxim اصطلاحی است که کانت در مقابل قانون اخلاقی (law) به کار می‌برد. ماکزیم یک اصل یا قاعده عملی ذهنی و شخصی است، ولی قانون یک اصل عینی و همگانی است (برای توضیح بیشتر نک: اترک، ۱۳۹۲: ۸۰-۸۲).

باشید و این منبع هنجارمندی است» (Korsgaard, 1996: 103-104). کرسگارد بار دیگر به وام‌داری نظریه‌اش از کانت تصریح می‌کند و می‌گوید: «پس این استدلال [من] نشان داد که آنچه کانت گفته درست است: خودمختاری ما منبع الزام است» (Ibid.: 104).

وی در ادامه با وام‌گرفتن دو اصطلاح «قدرت» (power) و «حاکمیت» (authority) از جوزف باتلر کلام خود را در باب منشأ الزام کامل می‌کند که ما همیشه آن چیزی را که انجام‌دادنش را بر اساس تأمل و اندیشه درست تشخیص داده‌ایم انجام نمی‌دهیم. اندیشه قدرتی تخلف‌ناپذیر و مقاومت‌ناپذیر بر ما ندارد. تأمل و اندیشه تنها به ما می‌گوید که این چیزی است که باید انجام شود و برای انجامش دلیل وجود دارد. حال اگر ما از دستور اندیشه تخلف کنیم، دچار پشیمانی، احساس گناه و توبه می‌شویم. بنابراین، به کمک اصطلاح‌های باتلر می‌توان گفت که ذهن اندیشناک ما بر ما و رفتارهایمان حاکمیت دارد، نه قدرت. «بنابراین، حاکمیت [اندیشه] منبع الزام است»؛ «این حاکمیت ذهن و اراده توست» (Ibid.). «در واقع ما به خودمان دستور می‌دهیم تا آنچه را که ایده خوبی برای انجام‌دادن یافته‌ایم، انجام دهیم» (Ibid.: 105).

در بخش بعد درباره قانونی بحث خواهیم کرد که کرسگارد گفت ذهن اندیشناک وامی‌دارد تا هویت خودمان را بر اساس آن مشخص و معین سازیم؛ به بیان دیگر، این کدام ایده خوبی است که ما برای انجام‌دادن خود را به آن دستور می‌دهیم؟

د) یکپارچگی فاعلی

پیش از پرداختن به قانون اخلاقی از نظر کرسگارد، مفهوم دیگری درباره هویت عملی انسان، یعنی مفهوم «یکپارچگی» (integrity) را بررسی می‌کنیم. وی پس از بیان اینکه هویت‌های عملی ما منبع دلایل ما برای انجام یا ترک فعلی هستند و الزام‌های ما از آنها ناشی می‌شود، این نکته را بررسی می‌کند که چگونه می‌توان به هویت‌های خاص و متکثر خود مانند معلم‌بودن، مادر‌بودن، دین‌داربودن و غیره وحدت بخشید. وی در اینجا وظیفه یکپارچه‌سازی و اتحادبخشی به هویت را مطرح می‌کند (Korsgaard, 2009: 22). یکپارچگی شخصی، یعنی وحدت، و آنچه یک شیء را فرد واحد و شخص را هویت





واحد می‌سازد. کرسگارد با تغییر جزئی معنای لغوی این واژه، یکپارچگی را به معنای کسی که با معیارهای خود زندگی می‌کند تعریف می‌کند، زیرا زندگی بر اساس قواعد و معیارهای خود، چیزی است که یک فرد را شخص واحد و یکتا می‌سازد.

بنابراین، از نظر کرسگارد تصورات و ادراکات ما از خودمان بسیار مهم هستند، زیرا الزام‌های نامشروطی را به ما می‌دهند. نقض این الزام‌ها به معنای از دست دادن هویت و یکپارچگی شخصی خویشتن و از دست دادن آن چیزی است که هستیم. وقتی چنین است که انجام عملی، بخش بنیادینی از هویت فردی شخص را تخریب می‌کند، پس الزام به انجام ندادن آن عمل، یک الزام نامشروط خواهد بود.^۱ از این رو، کرسگارد می‌گوید که دلایل عملی از «تأیید اندیشمندانه» (reflective endorsement) و الزام‌ها از «طرد اندیشمندانه» (reflective rejection) ناشی می‌شوند؛ به بیان دیگر، وظایف ایجابی که در آن فاعل فعلی را انجام می‌دهد، نیازمند دلیلی عملی است که عقل با تأمل و اندیشه انجام دادن آن را تأیید می‌کند و وظایف سلبی که در آن فاعل فعلی را ترک می‌کند، نیازمند دلیلی عملی است که عقل با تأمل خود انجام آن را طرد و رد می‌کند (Korsgaard, 1996: 101-102). بنابراین، بار دیگر پای قانونی به میان می‌آید که افراد باید بر اساس آن هویت خود را یکپارچه سازند؛ قانونی که خود آن را برای خود وضع می‌کنند؛ قانون خودمختاری.

ه) قانون اخلاقی: امر مطلق

گفتیم که کرسگارد بر اساس نظریه حاکمیت اندیشه معتقد شد که ذهن اندیشناک و اراده خودآگاه ما به ما دستور می‌دهد تا آنچه را که ایده خوبی برای انجام دادن یافته‌ایم انجام دهیم. حال پرسش این است که ایده خوب چیست؟ ذهن ما از کجا تشخیص می‌دهد چیزی برای انجام دادن خوب یا بد است؟ در اینجا ما به پرسش از قانون و قاعده اخلاقی می‌رسیم. ما چگونه علم می‌یابیم که ایده خوب چیست یا چه چیز باید قانون باشد؟

۱. کرسگارد در اینجا به تقسیم‌بندی کانت از وظایف اخلاقی به کامل و ناقص و مشروط و نامشروط اشاره دارد.

کرسگارد نخست پاسخ کانت به این پرسش و سپس پاسخ خود را که بیان متفاوتی است بیان می‌کند. پاسخ کانت قانون امر مطلق یا اصل تعمیم‌پذیری بود. کانت می‌گفت که ما با توجه به صورت ماکزیم‌ها و قواعد عملی مان و اینکه آیا آنها بدون تناقض در اراده قابل تعمیم به همگان هستند یا نه، می‌فهمیم که یک ماکزیم و قاعده عملی می‌تواند قانون شود یا نه؛ می‌تواند به‌عنوان ایده خوب اخذ شود یا نه (اترک، ۱۳۹۲: ۱۶۰-۱۶۷).

پاسخ کرسگارد بیانی متفاوت است. او اصل تعمیم‌پذیری کانت را می‌پذیرد و تنها در مورد صورت قانون و نحوه اراده یک ماکزیم به‌عنوان قانون توضیح بیشتری می‌دهد. به باور کرسگارد هر ماکزیم و قاعده عملی از دو بخش تشکیل شده است: عمل و غایت. چگونگی مرتب‌ساختن این دو بخش، در واقع همان صورت ماکزیم است. خوبی یک ماکزیم در ماده (matter) آن نهفته نیست، بلکه در صورت (form) آن است. البته صورت تنها مرتب‌سازی آن دو بخش به هر نحو ممکن نیست، بلکه مرتب‌سازی کارکردی (functional arrangement) آنهاست؛ یعنی به‌گونه‌ای آن بخش‌ها مرتب شوند که شیء بتواند کارکرد اصلی‌اش را به بهترین نحو انجام دهد؛ برای مثال، یک خانه وقتی خانه است که اجزای آن (دیوارها، سقف و ...) به نحوی ترکیب شوند که غایت و هدف خانه که محافظت از هوای بیرون است، محقق شود. بنابراین، باید سقف بر بالای چهار دیوار چسبیده به هم قرار گیرند، نه در کنار یا زیر آنها (Korsgaard, 1996: 107-108).

بنابراین از نظر کرسگارد «اگر عمل و هدف آن به نحوی با یکدیگر مرتبط شوند که ماکزیم و قاعده عملی حاصل از آنها بتواند به‌عنوان یک قانون اراده شود، آن ماکزیم خوب خواهد بود» (Ibid.: 108). یک ماکزیم خوب بر حسب ساختار درونی‌اش (چگونگی پیوند عمل و غایت) خوب است و هویتی ذاتاً هنجاری دارد. از این‌رو، وی واقع‌گرایی را تا حدودی درست می‌داند که هنجارمندی الزام‌های اخلاقی را به ویژگی‌های ذاتی و واقعی در جهان باز می‌گرداند، زیرا وقتی ما با انگیزه‌ای برای انجام دادن عملی مواجه می‌شویم که خود را به‌عنوان دلیلی برای انجام آن به ما نشان می‌دهد، به دقت در آن انگیزه تأمل می‌کنیم تا ببینیم به‌واقع یک دلیل است و می‌تواند به‌عنوان دلیلی درست برای آن عمل اخذ گردد. اما آنچه در مورد واقع‌گرایی نادرست





است آنکه تصور کنیم این تأمل بر روی دلیل بودن یک انگیزه برای عمل، یک آزمایش شهودی یا تلاش برای کشف امری در عالم خارج است. آزمون تعیین دلیل شونده‌گی یک انگیزه این است که آیا ما می‌توانیم عمل بر اساس آن انگیزه را به‌عنوان یک قانون اراده کنیم؟ بنابراین، این یک آزمون تأییدی است (Ibid.).

آزمون تأییدی کرسگارد را می‌توان در مقابل یا بیان دیگری از آزمون تناقض کانت دانست. از نظر کانت، اگر بتوان بدون تناقض در اراده، تعمیم یک ماکزیم و قاعده عملی را اراده کرد، آن ماکزیم می‌تواند به قانون اخلاقی تبدیل گردد (نک: اترک، ۱۳۹۲: ۱۶۶؛ Rohlf, 2009: 508). از نظر کرسگارد امر مطلق همان قانونی است که باعث وحدت بخشی به هویت خود به‌عنوان فاعل واحد مقتضی خواهد بود. انسان اندیشناک خردمند برای ایجاد وحدت و یکپارچگی در هویت شخصی خود همواره بر اساس این قانون عمل می‌کند؛ قانونی که خود برای خود وضع کرده است. در غیر این صورت، او موجودی متکثر و متشتت به‌سبب توده‌ای از شهوت‌ها و امیال خواهد بود که از درون او را کنترل می‌کنند. بنابراین، فاعل عاقل باید بر اساس قانون عام عمل کند تا از این طریق، وظیفه خودسازی به‌عنوان فاعل را انجام دهد. این قانون عام از شما می‌خواهد همیشه چنان عمل کنید که هر موجود عاقلی بتواند مطابق آن عمل کند (Korsgaard, 2009: 212-214).

و) انسانیت منبع ارزش‌ها و هنجارها

اصل دیگری که کرسگارد از کانت وام می‌گیرد، اصل انسانیت یا اصل غایات (Principle of Ends) است. کرسگارد همانند کانت به ارزش ذاتی انسان معتقد است و آن را منشأ الزام‌های اخلاقی می‌داند. او منبع هنجارمندی را انسانیت انسان بیان می‌کند و برای اثبات ارزشمندی انسانیت از امکان عمل عقلانی بهره می‌گیرد. استدلال او این است که ما به‌وجدان شاهدیم که عمل عقلانی در رفتارهای انسانی وجود دارد. وجود و تحقق یک چیز قوی‌ترین دلیل بر امکان آن است. پس ما می‌دانیم که عمل عقلانی ممکن است. اما پرسش مهم این است که عمل عقلانی چگونه ممکن شده است؟ از نظر او، عمل عقلانی تنها وقتی ممکن است که انسان‌ها انسانیت خود را ارزشمند ببینند.

استدلال وی برای اثبات ارزشمندی انسان چنین است: «اما ما انسان هستیم و ما خود را ارزشمند می‌یابیم. بنابراین، ما ارزشمند هستیم» (Korsgaard, 1996: 123-124).

در توضیح نظر کرسگارد می‌توان گفت که انسان به‌عنوان موجود عاقل که تعقل و اندیشه بخشی از ماهیت او را تشکیل می‌دهد، اگر بخواهد به مقتضای ماهیت انسانی خود عمل کند، نیازمند آن است که اعمال او همه بر اساس دلایل درست انجام پذیرفته باشد. بدین ترتیب، عمل عقلانی مبتنی بر دلیل، از انسان صادر می‌شود. اما همه اینها مبتنی بر آن است که انسان از آغاز به‌عنوان موجود عاقل، ارزشمند تلقی شود، زیرا اگر انسان و انسانیت که عقلانیت جزو ماهیتش و بلکه تمام ماهیتش است، ارزشمند دانسته نشود، دیگر برای التزام به مقتضای ماهیت او و عمل بر اساس دلیل عقلانی نیازی نخواهد بود.

برخی از شارحان، استدلال کرسگارد بر ارزش انسانی را بر اساس تفسیر اصل غایات کانت این‌گونه توضیح می‌دهند که چون ما موجوداتی اهل تأمل و اندیشه هستیم، کارکرد عملی ما ذاتاً مبتنی بر دلیل است؛ یعنی بر اساس دلایل عقلی عملی را انجام می‌دهیم، ولی ما تنها زمانی می‌توانیم بر اساس دلایل عمل کنیم که ملاحظاتی در باب دلایل به‌واقع خوب برای عمل کردن داشته باشیم. البته شناخت دلایل به‌واقع خوب مستلزم شناخت غایات به‌واقع خوب است. اما برای اینکه غایاتی را به‌واقع خوب لحاظ کنیم، باید خودمان را بر اساس ماهیت عقلی‌مان در اعطای ارزش به موضوعاتی که برمی‌گزینیم و غایاتی که در نظر می‌گیریم قادر باشیم. تنها راه برای ما جهت داشتن قابلیت اعطای ارزش، موجود ارزشمند نامشروط بودن به‌عنوان فاعل‌های عاقل است. بنابراین، برای اینکه در عمل کار انجام بدهیم، باید خودمان را به‌عنوان موجوداتی عاقل دارای ارزش نامشروط در نظر بگیریم. این نحوه استدلال و فهم کرسگارد بر ادعای کانت مبتنی است (Watkins and Fitzpatrick, 2002: 359).

بنابراین به اعتقاد کرسگارد ارزش گذاشتن به خود به‌عنوان انسان، هویت اخلاقی ما را تشکیل می‌دهد. البته ارزش‌گذاری به انسانیت در خود مستلزم ارزش‌گذاری به انسانیت دیگران نیز هست و الزام‌هایی را برای ما ایجاد می‌کند. از این‌رو، به باور





کرسگارد اگر این را بپذیرد، هویت ما به عنوان موجوداتی اخلاقی - به عنوان افرادی که به خودشان به عنوان انسان ارزش می گذارند - پشتیبان هویت های عملی جزئی تر ماست (Korsgaard, 1996: 121).

کرسگارد در اینجا نیز اعتراف می کند که دیدگاهش بیان دیگری از اصل انسانیت کانت است. به باور کانت وقتی ما چیزی را انتخاب می کنیم، باید موضوع آن را خوب لحاظ کنیم. ما به عنوان انسان باید امیال و علایق خود را تأیید کنیم پیش از اینکه بر اساس آنها عمل کنیم. کانت می پرسد چه چیز باعث می شود که این موضوعها خوب شوند؟ پاسخ او نفی نوعی از واقع گرایی است که خوبی را در خود وصفی عینی و واقعی در این موضوعها می داند. از نظر او، شرایط فیزیولوژیکی، روان شناختی و اجتماعی در امیال و علایق ما دخیل هستند. به عقیده کرسگارد، کانت معتقد است ارزش موضوعها به خاطر خود ماست. اشیا مهم هستند؛ چون برای ما و نسبت به ما مهم هستند. بنابراین، ارزش انسانیت به طور ضمنی در هر انتخاب انسانی وجود دارد. از این رو، اگر دلیلی برای اعمال انسان وجود داشته باشد، آن خود انسان است. بنابراین، انسانیت به عنوان منبع تمام دلایل و ارزشها باید برای خودش ارزشمند باشد (Ibid.: 122)؛ مقایسه کنید با: کانت، ۱۳۶۹: ۷۲.^۱

خود کرسگارد آگاه است که در استدلالش برای اثبات ارزشمندی ذاتی انسان اشکالی وجود دارد و آن اینکه چگونه می توان از ارزشمندی دانستن خودمان نتیجه گرفت که انسان ارزشمند است. وی در پاسخ به این اشکال، از استدلال جان استوارت میل بهره می گیرد. میل (Mill) در اثبات هنجارمندی سودگرایی می گوید: «اگر سودگرایانی موجود باشند، آنها اخلاق خود را هنجاری خواهند یافت و ما را خواهند خواست که فکر کنیم. بنابراین، سودگرایی هنجاری است. کرسگارد می گوید که این استدلال میل موفق نیست، زیرا همه انسانها سودگرا نیستند یا چه بسا خود را سودگرا نمی دانند، ولی

۱. کرسگارد تفسیر خاصی از نظریه اخلاقی کانت دارد که بر اساس آن او را یک فیلسوف غیرواقع گرا می داند. این تفسیر وی و دلایلی که به آنها استناد کرده، به ویژه اصل خودآیین کانت، مورد انتقاد برخی دیگر از شارحان کانت است (نک: اترک، ۱۳۹۲: ۱۰۱-۱۰۸).

اصل استدلال موفق است؛ چون همه ما انسان هستیم و انسان بودن خود را تصدیق می‌کنیم. بنابراین، چون همه ما انسان هستیم و انسانیت را ارزشمند می‌دانیم، در نتیجه انسانیت ارزشمند است (Korsgaard, 1996: 124).

البته نباید تصور شود که کرسگارد در پی اثبات ارزش انسان به‌عنوان امر متافیزیکی و واقعی است. از آنجا که او ضدواقع‌گرا است و به‌طور کلی ارزش‌ها را امور واقعی در جهان خارج نمی‌داند، بنابراین نمی‌خواهد اثبات کند که انسان یک موجود ارزشمند در جهان واقع است، بلکه تنها می‌خواهد بگوید ما چون انسانیم، پس باید خود را ارزشمند بدانیم و به خود ارزش دهیم. وی در کتاب خلق مملکت غایات در پاسخ به این پرسش که «آیا کانت چنین می‌اندیشد یا پیروان کانت باید چنین بیندیشند که انسان‌ها تنها ارزش نامشروط یا ذاتی دارند یا اینکه این ما هستیم که باید ارزش را به خودمان اعطا کنیم؟» از دیدگاه دوم حمایت می‌کند و این سخن را نادرست می‌داند که ارزش اشخاص یک واقعیت متافیزیکی باشد (Korsgaard, 1996b: 407).

بنابراین، به نظر نمی‌رسد این اشکال بر استدلال کرسگارد وارد باشد که خلطی میان مقام پدیدارشناسی و وجودشناسی در آن صورت گرفته است. اینکه ما همه انسانیم و انسانیت خود را ارزشمند می‌دانیم، به مقام پدیدارشناسی مربوط است و از این نمی‌توان نتیجه گرفت که انسان در مقام هستی و واقع نیز ارزشمند است، زیرا کرسگارد می‌تواند بگوید برای هدف من که یافتن منبع هنجارمندی قوانین اخلاقی برای انسان است، ارزشمندی پدیدارشناختی انسان کفایت می‌کند و به اثبات ارزشمندی وجودشناختی او در عالم واقع نیازی نیست؛ به این معنا که ما کاری نداریم انسان در واقع موجودی ارزشمند است یا نه، ولی ارزشمند دانستن انسانیت می‌تواند منشأ توجیه الزام‌های اخلاقی ما باشد. کرسگارد نه تنها به ارزشمندی ذاتی انسانیت معتقد است، بلکه ارزشمندی هر چیز دیگر را در گرو ارزشمندی انسان می‌داند. وی در بخشی از کتاب خود می‌گوید:

شما باید به انسانیت خود ارزش بگذارید اگر می‌خواهید هر چیز دیگری را دارای ارزش بدانید. ... از آنجا که شما انسان هستید، باید چیزی را به‌عنوان امر هنجاری [و دستوری] اخذ کنید؛ یعنی درکی از هویت عملی شما باید برای شما



هنجاری باشد. اگر شما هیچ درکی از هویت عملی تان نداشته باشید، دیگر دلیلی برای عمل نخواهید داشت و چون آگاهی شما اندیشناک است، پس هرگز نخواهید توانست عمل کنید، زیرا نمی‌توانید بدون دلیل عمل کنید و انسانیت شما منبع دلایل شماست. شما باید به انسانیت خود ارزش بگذارید اگر می‌خواهید همیشه عمل کنید (Korsgaard, 1996: 122-123).

ز) هنجارمندی اصول اخلاقی

کرسگارد در گام آخر به توجیه هنجارمندی الزام‌های اخلاقی می‌پردازد. وی برهان خویش را یک برهان استعلایی می‌خواند. او قصد داشت در نظریه‌اش نشان دهد که اگر شما چیزی را ارزشمند می‌دانید یا اگر وجود هرگونه دلیل عملی را تصدیق می‌کنید، باید پیش‌تر انسانیت خودتان را به‌عنوان غایتی در ذات خود دارای ارزش بدانید، به بیان دیگر، اگر شما به داشتن هرگونه هویت عملی برای خود معتقد هستید، باید تصدیق بکنید که هویت اخلاقی نیز دارید. هویت انسانی شامل هویت عملی اخلاقی نیز هست. چنین هویتی مانند هویت‌های دیگر الزام‌هایی را بر انسان تحمیل می‌کند. بنابراین، کرسگارد با این استدلال می‌خواهد ثابت کند که هر فاعل اندیشناکی می‌تواند تصدیق کند که دارای الزام‌های اخلاقی است. به نظر او، آنچه الزام اخلاقی را خاص می‌سازد این است که این الزام‌ها از نوعی هویت، یعنی هویت انسانی به‌عنوان یک موجود اندیشناک سرچشمه می‌گیرند که نمی‌توان انکارش کرد، مگر اینکه انسانیت، اندیشناکی و هنجارمندی عملی (یعنی عمل بر اساس دلایل) همه انکار شوند. در نتیجه، اصول اخلاقی ما هنجارمندی خود را بر هنجارمندی هویت انسانی ما مبتنی ساخته‌اند (Korsgaard, 1996: 125).

کرسگارد در تبیینی دیگر و در پاسخ به این پرسش هنجاری که چرا اصول عقل عملی در حق ما هنجاری هستند، قیاس مرکبی به این ترتیب به کار می‌برد: ۱. ضرورت عمل کردن محمضه‌ای است که ما در آن گرفتاریم؛ به این معنا که همیشه ناچاریم به نحوی عمل کنیم؛ ۲. ضرورت عمل کردن به معنای ضرورت فاعل بودن است؛



نظر

سال بیست و دوم، شماره ۸۵، بهار ۱۳۹۶

۳. فاعلیت مستلزم وحدت است. پس ضرورت فاعل بودن به ضرورت فاعل واحد بودن می‌انجامد؛ ۴. ضرورت فاعل واحد بودن به ضرورت عمل مطابق اصول عقل عملی می‌انجامد (Korsgaard, 2009: 25-26).

۵. جمع‌بندی دیدگاه کرسگارد

دیدگاه کرسگارد درباره منشأ الزام‌های اخلاقی و هنجارمندی اصول اخلاقی را می‌توان در چند بعد جمع‌بندی کرد: (۱) انسان در زندگی ناگزیر از عمل کردن است؛ (۲) انسان موجودی خردمند، اندیشناک و خودآگاه است؛ (۳) انسان به سبب ویژگی اندیشناکی‌اش نمی‌تواند بدون دلیل عمل کند؛ پس او به بازنگری در امیال و انگیزه‌هایش دست می‌زند تا آنهایی را که بر دلیل درست مبتنی اند انجام دهد؛ (۴) هویت‌های عملی و نقش‌هایی که انسان در زندگی‌اش دارد، او را به رفتارهایی ملزم می‌کند (منشأ الزام‌های عملی)؛ (۵) انسان باید به هویت‌های متکثر خود وحدت ببخشد؛ (۶) وحدت‌بخشی به هویت خود مستلزم عمل بر طبق اصولی کلی است؛ (۶) امر مطلق کانت از ما می‌خواهد تنها مطابق اصولی عمل کنیم که می‌توانیم به عنوان قانون اخلاقی آنها را اراده کنیم (اصل الزام)؛ (۷) انسانیت ارزشمند است؛ پس هر چیزی ارزش خود را در ارتباط با انسان می‌یابد (اصل ارزش)؛ (۸) هویت ما به عنوان انسان منبع ارزش و نیز منبع الزام و هنجارمندی اصول اخلاقی است.

۶. بررسی و نقد نظریه کرسگارد

با توجه به مطالب پیش گفته درباره تبیین نظریه کرسگارد، برخی محققان بر نظریه ایشان نقدهایی وارد کرده‌اند که در ادامه به بررسی آنها می‌پردازیم.

الف) اشکال قانون‌گذاری برای خود

کوهن در مقاله‌ای با عنوان «عقل، انسانیت و قانون اخلاق» این اشکال را بر نظریه کرسگارد مطرح می‌سازد که چگونه ممکن است کسی که خود را قانون‌گذار اخلاق





می‌داند، خود را به رعایت قانونی که خود وضع کرده، ملزم بداند؟ کرسگارد مدعی است انسان واضح قانون اخلاقی است و چون او واضح آن قانون است، پس خود را ملزم به آن می‌داند، اما ممکن است عکس آن باشد؛ یعنی فرض کنید که چون من واضح قانون هستم، پس قانون نمی‌تواند مرا ملزم کند. چگونه ممکن است این قانون مرا ملزم سازد در صورتی که من آن را ساخته‌ام و من بر آن حاکمیت دارم و هر لحظه می‌توانم آن را تغییر دهم (Choen, 1996: 167). وی با تبیین نظریه هابز که معتقد است وقتی فرمانروا و حاکم قانونی را وضع می‌کند، خود موضوع قانون نیست، این اشکال را توسعه می‌دهد. به اعتقاد وی، وضع قانون توسط خود و برای خود، از طرفی هم الزام‌کننده شخص به رعایت قوانین موضوعه خود است و هم مانند یک پادشاه می‌تواند خود را از التزام به این قوانین آزاد بداند و آنها را قوانین وضع شده برای دیگران (شهروندان) بداند (Ibid.: 168-169).

به باور کوهن نظریه کانت برای حل این مشکل پاسخ دارد، ولی نظریه کرسگارد پاسخی ندارد؛ زیرا کانت در امر قانون‌گذاری توسط هر کس - پادشاه یا شهروند - معیاری به نام تعمیم‌پذیری قرار داده است که این معیار تابع اراده شخص نیست، بلکه امری عینی است که به واسطه دلیل بر قانون تحمیل می‌شود، اما در نظریه کرسگارد فاعل خود قانون‌گذار است و معیاری برای قانون‌گذاری او وجود ندارد. از این‌رو، می‌تواند قانونی را اراده کند یا نکند. پس اشکال هابز بر نظریه او وارد است (Korsggard, 1996: 234). کرسگارد در پاسخ به کوهن نخست با وی همراهی می‌کند و می‌گوید که در نظریه او فرار از قانون وضع‌شده خود خیلی راحت‌تر از نظریه هابز است، چون بر اساس نظریه او که انسان نیازمند دلیل عملی است، من نمی‌توانم قانون را تغییر دهم، بدون اینکه ذهن خویش را تغییر دهم و ذهن خود را نمی‌توانم تغییر دهم، مگر اینکه دلیل خود را تغییر دهم. بنابراین، هر قانون‌گذاری می‌تواند با تغییر ذهنیات خویش قانون موضوعه خود را عوض کند. اما کرسگارد در پاسخ به این اشکال معتقد است که قانون‌گذار نمی‌تواند بر اساس هر دلیل و ماکزیمی قانون اخلاقی وضع کند. تنها آن دسته از دلایل عملی می‌توانند قانون شوند که تعمیم‌پذیر و ناشی از هویت انسانی انسان باشند. در نتیجه

کرسگارد نیز به دو قانون تعمیم‌پذیری و انسانیت کانت معتقد است. در نظریه او نیز معیار تعمیم‌پذیری وجود دارد؛ چون تعمیم‌پذیری به واسطه خود قانون بر قانون تحمیل می‌شود نه به واسطه دلیلی خارج از آن؛ آن‌گونه که کوهن تصور کرده است. تعمیم، صورت قانون است و هر قانون‌گذاری با وضع قانون، وضع تعمیم نیز می‌کند. چیزی که تعمیم‌پذیر نباشد، نمی‌تواند به‌عنوان قانون وضع شود، چون شرط صوری را ندارد. کرسگارد با مثالی ساده منظور خویش را چنین روشن می‌سازد که شما وقتی می‌خواهید پیاده‌روی کنید، قانون این فعالیت این است که باید یکی از قدم‌هایتان را جلوتر بگذارید و سپس دیگری را جلوتر از آن تا به این شکل راه‌رفتن محقق شود. بدون رعایت این شرط صوری راه‌رفتنی محقق نخواهد شد (Ibid.: 235).

کرسگارد در بیان تفاوت نظریه خود با کانت می‌گوید که به اعتقاد من قوانین وضع شده توسط فاعل عاقل قانون‌گذار برای اینکه بتوانند قوانین اخلاقی باشند، نیازمند آن هستند که استدلال تکمیلی دیگری به نظریه کانت غیر از اصل تعمیم‌پذیری اضافه شود و آن اینکه ما باید خودمان را به لحاظ هنجاری، به‌عنوان موجودات انسانی تعیین هویت کنیم. به باور کرسگارد توجه به هویت خود به‌عنوان موجود عاقل چیزی است که در نظریه کانت نیز آمده است. آنجا که وی در استنتاج قانون اخلاقی می‌گوید که فاعل اخلاقی خود را به‌عنوان عضوی از جهان خردمند در نظر می‌گیرد و قانون اخلاقی به‌عنوان موجود خردمند است و این نکته فاعل قانون‌گذار را ملزم می‌سازد، زیرا «تنها به‌عنوان موجود خردمند است که فاعل خود حقیقی‌اش است» (کانت، ۱۳۶۹: ۱۲۸)؛ (Korsgaard, 1996: 237).

در مقابل وقتی فاعل در برابر امیال و خواهش‌های نفسانی خویش منفعل است و آنها را نتیجه عملکرد نیروهای طبیعی بر خود لحاظ می‌کند، «او حتی خودش را مسئول این تمایلات و امیال نمی‌داند و آنها را به خود حقیقی‌اش نسبت نمی‌دهد» (کانت، ۱۳۶۹: ۱۲۸). کرسگارد با این شاهد از کلام کانت می‌گوید: «طبق این استدلال، تعیین هویت‌مان یا جنبه فعال طبیعت‌مان همان چیزی است که ما را به قانون اخلاقی ملزم می‌کند که این خود اخلاقی یک خود درک‌شده هنجاری است؛ چیزی که من آن را هویت عملی





می‌نامم» (Korsgaard, 1996: 237). وی درباره مقایسه نظریه کانت با نظریه خود می‌گوید: همان‌گونه که ایده شناسایی هویت خود به‌عنوان فرد عاقل و فعال نقش مرکزی در نظریه کانت دارد، ایده شناسایی هویت هنجاری خود به‌عنوان یک انسان در نظریه من نقش مرکزی دارد (Korsgaard, 1996: 238).

۲. بیرون‌دانستن امیال از هویت انسانی

ریموند گس به مفهوم هویت عملی کرسگارد ایراد می‌گیرد. به باور وی، این اشکال بر نظریه کانت که او امیال نفسانی را اموری خارج از ذات انسان می‌شمارد که آدمی نباید تحت الزام آنها کاری را انجام دهد (نک: کانت، ۱۳۶۹: ۲۳-۲۴؛ اترک، ۱۳۹۲: ۱۴۶-۱۵۰)، بر نظریه خانم کرسگارد نیز وارد است. چرا باید امیال نفسانی را که بخشی از وجود و هویت انسان را تشکیل می‌دهند، خارج از هویت انسانی دانست، ولی عقل و الزام‌های آن را داخل در هویت انسانی و منشأ الزام قرار داد؟ (Geuss, 1996: 190)؛ افزون بر اینکه کرسگارد هویت عملی انسان را منشأ الزام‌های او دانست. اشکال این است که گاه اعمال غیر اخلاقی از هویت عملی ما صادر می‌شوند. شخصی که عصبانی است، به دلیل هویت عصبی اوست که به دیگران پرخاش می‌کند (Ibid.: 194).

کرسگارد در پاسخ به این اشکال می‌گوید که امیال و تمایلات بی‌واسطه ما مانند حیوانات به‌طور مستقیم از غریزه و ذات ما ناشی نمی‌شوند، بلکه از نوعی تأثیر و تأثر پیچیده میان غریزه و عقل ناشی می‌شوند. از طرفی، هویت‌های ممکن عملی ما تاحدودی به‌واسطه نقشی که در جامعه داریم، تولد در یک مکان خاص و توانمندی‌های طبیعی مان مشخص می‌شود. بنابراین، برخی از امیال و تمایلات ما ناشی از این هویت‌های عملی ما هستند، نه از ذات و غریزه ما. گاه این تمایلات با وظایف اخلاقی تعیین شده ما به وسیله امر مطلق در تضاد هستند. از این‌رو، برخی از امیال و تمایلات ما خارج از هویت عملی اخلاقی ما به‌عنوان موجودات عقلی ساکن مملکت غایات در نظر گرفته می‌شوند که نباید از آنها اطاعت کرد (Korsgaard, 1996: 239-240).

کرسگارد با طرح ایده دیگری از نظریه اخلاقی کانت، یعنی مملکت غایات می‌کوشد

اشکال ریموند گس را این گونه دفع کند که هویت انسان به عنوان موجودی عاقل و خردمند است که ساکن ممکت غایات است. هویت عملی ساکنان چنین مملکتی آن است که تنها مطابق قواعدی عمل می کنند که امکان قانون عام شدن در سرزمین انسان های عاقل را دارد و آنها را از عمل کردن بر اساس اقتضای امیال و هواهای نفسانی باز می دارد؛ به بیان دیگر، امیال و تمایلات اموری خارج از هویت عملی انسان های خردمند و عاقل است. امیال و تمایلات جزو ماهیت و هویت حیوانی است، نه انسانی.

به نظر می رسد جای این اشکال در نظریه کانت و کرسگارد و تمام عقل گرایان هست که به واقع چرا باید هویت انسانی را در بخش عقلی وجود او منحصر کنیم؟ درست است که عقلانیت و ناطق بودن فصل اخیر صورت انسانی است و وجه تمایز انسان از حیوان است، ولی این دلیل نمی شود که هویت انسان را به عنوان یک موجود کامل که مرکب از نفس و بدن است، در عقلانیت منحصر کنیم. انسان حیوانی ناطق است؛ یعنی پیش از اینکه ناطق باشد، حیوان است و حیوانیت بخشی از ماهیت و هویت وجودی اوست. بنابراین، نباید امیال و تمایلات بخش حیوانی وجود انسان را اموری خارج از هویت و ماهیت او بدانیم.

البته این بدان معنا نیست که ما باید تمامی اقتضائات و خواهش های بُعد حیوانی وجودمان را باید برآورده سازیم. از آنجا که ما انسانیم، یعنی حیوان ناطق هستیم، چه بسا عقل ما ارضای بخشی از امیال و خواهش های بُعد حیوانی ما را بنا به دلایلی درست تشخیص ندهد و از آنها منع کند و اینجا همان جایی است که اخلاق و الزام های اخلاقی زاییده می شود. بنابراین، ما نیازمند دلایل یا معیارهایی برای تشخیص درستی و نادرستی عمل کردن بر اساس خواسته های نفسانی و تمایلات درونی و حتی خواسته ها و الزام های بُعد عقلی وجودمان هستیم. در نتیجه، به نظر می رسد توجیه کرسگارد در تمسک به هویت عملی و هویت انسانی (به عنوان موجود عاقل) به عنوان قانون اخلاقی کفایت نمی کند و ما برای اخلاقی عمل کردن نیازمند معیاری بیش از انسانیت هستیم.^۱

۱. توضیح بیشتر این اشکال در ادامه خواهد آمد.





۳. واقع‌گرایی در نظریه کرسگارد

اشکال دیگر گس این است که کرسگارد در مقاله اول خود منتقد واقع‌گرایی است، ولی در مقاله سوم به گونه‌ای سخن می‌گوید که گویا یک واقع‌گراست: «... شما یک انسان هستید و بنابراین، اگر استدلال مرا قبول دارید اکنون می‌توانید ببینید که انسانیت هويت شماست... و آن تنها یک ادراک ممکن از هويت شما نیست که شما آن را ایجاد کرده‌اید یا برای خودتان انتخاب کرده‌اید یا نمی‌توانید به‌طور قانع‌کننده‌ای آن را رد کنید. آن فقط حقیقت است» (Korsgaard, 1996: 123). جمله اخیر کرسگارد به‌صراحت بیان می‌کند که او انسانیت انسان را یک حقیقت می‌داند (Geuss, 1996: 196).

به‌ظاهر این اشکال چندان مهم نبوده و کرسگارد نیز پاسخی به آن نداده است. ضدواقع‌گرایی کرسگارد به حوزه اخلاق و نفی این دیدگاه مربوط است. ما در جهان حقایقی اخلاقی داریم که ذاتاً هنجاری هستند و ما را به رعایت خویش ملزم می‌سازند، ولی این دلیل نمی‌شود که او منکر هرگونه واقعیت از جمله حقیقت هويت انسانی انسان باشد.

۴. دلیل کلیت دلایل عملی خوداندیشناک

تامس نیگل این پرسش را طرح می‌کند که چرا خوداندیشناک وقتی تصمیم می‌گیرد، باید بکوشد بر مبنای دلایلی عمل کند که عام و شبه‌قانون هستند؟ چه چیز باعث می‌شود که ذهن اندیشناکی فرد، به انتخاب اعمالی دست بزند که دلایلی کلی دارند، وقتی که او همواره بر اساس باورها و امیال درجه یک خود عمل می‌کند؟ وی می‌گوید که پاسخ کرسگارد این است که ما نمی‌توانیم از دادن پاسخی که به نحوی کلی و عام است اجتناب کنیم، ولی چرا این گونه است؟ چرا فرد اندیشناک نمی‌تواند انتخاب‌هایی بر اساس دلایل کاملاً شخصی داشته باشد؟ چگونه قوانین، دلایل، کلیت و عمومیت در اینجا به یکباره ظاهر می‌شوند؟ اگر اراده باید خودآیین باشد و خودش قواعد عملی‌اش را تعیین کند، چرا نمی‌تواند این کار را به‌طور شخصی بدون تطابق با قانون یا نظامی از

دلایل انجام دهد؟ (Nagel, 1996: 201-202)

نیگل توضیح می‌دهد که امکان داشت یک پاسخ کانتی به این پرسش داده شود و آن اینکه آزادی اراده مقتضی تطابق با قانون است. طبق دیدگاه کانت در صورت اول امر مطلق (اصل تعمیم‌پذیری)، چون اراده آزاد نباید از هیچ چیزی مانند میل، جامعه، خدا و ... تأثیر بپذیرد، بنابراین چیزی برایش نمی‌ماند، جز اینکه از صورت قانون پیروی کند؛ یعنی همیشه چنان عمل کند که بتواند اراده خود را قانون عام در نظر گیرد، اما این پاسخ کانتی برای کرسگارد مفید نیست، چون او محتوای قانون را بر هویت عملی مبتنی می‌سازد. به عقیده نیگل، این ایده غیرکانتی اگرستانسیالیستی قلب نظریه کرسگارد است (Ibid.: 203).

پاسخ اشکال نیگل از پاسخ قبلی کرسگارد به کوهن روشن است. کرسگارد نیز اصل تعمیم‌پذیری کانت را قبول دارد و تعمیم را صورت قانون می‌داند که در هر قانون‌گذاری با وضع قانون حاصل می‌شود. چیزی که تعمیم‌پذیر نباشد، شرط صوری را ندارد و نمی‌تواند به‌عنوان قانون وضع شود (Korsgaard, 1996: 235). سخن کرسگارد در هویت عملی مربوط به منشأ الزام‌های انسان به‌طور کلی - اعم از اخلاقی و غیراخلاقی - است، ولی آنجا که وی می‌خواهد محدوده الزام‌های اخلاقی را روشن کند یا معیار اخلاق را بیان کند، به هر سه اصل کانت یعنی تعمیم‌پذیری، انسانیت و مملکت‌غایات توسل می‌جوید.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
تال جامع علوم انسانی

۵. نسبت دلایل خود اندیشناک

نیگل اشکال مقدری را به نظریه کرسگارد وارد می‌کند که البته خود پاسخ احتمالی کرسگارد به آن را نیز بیان می‌کند. اشکال این است که چگونه خود اندیشناک انسان تعیین می‌کند که دلایل عملی او چیستند یا چه باید باشند؟ هر کس بر اساس تصویری که از خود به‌عنوان موجود اندیشناک دارد، می‌تواند قانونی خود گرایانه، عقل‌گرایانه، عام یا حتی شهوت‌گرایانه داشته باشد. از این رو، به اعتقاد نیگل ایده هویت عملی به‌عنوان منشأ الزام به نسبت‌گرایی می‌انجامد. به بیان دیگر، ایده ذهن اندیشناک هر چند بر تعیین





شبه قانونی دلالت دارد، می‌تواند برای افراد مختلف از منظر اندیشناکی خویش نتایج متفاوتی داشته باشد. به نظر نیگل، پاسخ کرسگارد به این اشکال می‌تواند این باشد که تنها قوانینی می‌توانند به‌عنوان قانون اخلاق اخذ شوند که بیان کنند هویت شما به‌عنوان شهروند مملکت غایات هستند، نه بیانگر شما به‌عنوان فردی با علایق خاص. نقض چنین قانونی، تخریب خود است (Nagel, 1996: 204). همچنین می‌توان به پاسخ نیگل به اشکال نسبیت، این نکته را نیز افزود که تعمیم‌پذیر بودن و در ارزش انسانیت ریشه‌داشتن نیز دو معیاری هستند که مانع نسبیت دلایل عملی شخص می‌شوند.

۶. معیار فعل اخلاقی

کرسگارد در پاسخ به پرسش هنجاری و اینکه قدرت دستوری الزام‌های اخلاقی از کجا ناشی می‌شود، ایده هویت عملی انسان را مطرح کرد. همه الزام‌های ما اعم از اخلاقی و غیر اخلاقی از هویت‌های ما ناشی می‌شوند. وی با افزودن اصل ارزش ذاتی انسان، هویت ما به‌عنوان انسان و موجود خردمند را منشأ الزام‌های اخلاقی تعیین کرد و نیز کوشید به کمک اصل تعمیم‌پذیری کانت و اصل مملکت غایات او، جنبه اخلاقی الزام‌های ناشی از هویت عملی ما را مشخص کند. به بیان دیگر، معیار فعل اخلاقی از نظر او مطابق هویت انسانی بودن و عضوی از مملکت غایات بودن و تعمیم‌پذیری است. از این‌رو، همان اشکالی که به نظریه کانت در مورد معیار فعل اخلاقی وارد است، بر نظریه کرسگارد نیز وارد می‌شود: این اشکال‌ها عبارتند از: (۱) تعمیم‌پذیری معیار صوری قانون است، نه معیار اخلاقی آن؛ یعنی ممکن است قواعد عملی و ماکزیم‌های زیادی تعمیم‌پذیر باشند، ولی اخلاقی نباشند (نک: اترک، ۱۳۹۲: ۳۰۵-۳۱۰)؛ (۲) اصل انسانیت نیز نمی‌تواند همه‌جا اخلاقی بودن عمل را مشخص کند؛ برای مثال، آیا عمل سربازی که در دفاع از کشورش، سرباز مهاجم را هدف قرار داده، اخلاقی است یا نه؟ آیا هویت عملی ما به‌عنوان انسان خردمند یا شهروند مملکت غایات، مقتضی آن است که به او شلیک کنیم یا نه؟ (نک: اترک، ۱۳۹۲: ۳۲۰-۳۲۱).

۷. نقد هویت عملی به‌عنوان منشأ الزام

بیان شد که کرسگارد هویت عملی انسان‌ها را منشأ الزام به‌طور عام - اعم از اخلاقی و غیر اخلاقی - می‌داند و هویت انسانی را منشأ الزام‌های اخلاقی برمی‌شمارد. اشکالی که در اینجا به‌نظر می‌رسد این است که چه چیز هویت عملی و الزام‌های ناشی از آن را تعیین و مشخص می‌سازد؟ کرسگارد در جست‌وجوی منشأ الزام‌ها به هویت عملی انسان‌ها رسید و در مقایسه نظر خود با کانت گفت که کانت می‌گوید: «من این کار را نمی‌توانم انجام دهم، چون نادرست است» و من می‌گویم: «من این کار را نمی‌توانم انجام دهم، چون مادر هستم»؛ یعنی وی به‌جای ایده کانت که احترام به قانون اخلاقی را منشأ الزام قرار می‌دهد، هویت عملی را می‌نشانند. حال پرسش این است که چه چیز هویت عملی را مشخص می‌سازد؟ به بیان دیگر، معلم بودن یا مادر بودن چیست؟ ماهیت این هویت‌ها چگونه تعیین می‌شود؟ پرسش مهم‌تر اینکه از کجا بدانیم این هویت خاص مثلاً معلم‌بودن چه الزام‌هایی دارد؟ فرض کنید بچه‌مادری در خانه در حال سوختن گرفتار شده است. به‌یقین هرکس در خانه در حال سوختن گرفتار شود، خواهد مرد. این مادر سه فرزند دیگر دارد که بیرون از خانه هستند. حال هویت مادری چه حکمی و الزامی بر این زن دارد؟ آیا او باید برای نجات فرزند در آتش مانده‌اش خود را به آتش بزند که در آن صورت خواهد مرد یا به فکر سه فرزند نجات یافته‌اش باشد؟ همیشه هویت‌های عملی ما به‌روشنی نمی‌توانند الزام‌های ما را مشخص سازند. بنابراین، ما نیازمند معیار دیگر و بالاتری از هویت‌های عملی هستیم.

چه‌بسا این اشکال پذیرفته شود، ولی گفته شود که کرسگارد معیار بالاتری را برای تعیین الزام‌های اخلاقی خاص در چنین مواردی تعیین کرده است و آن امر مطلق کانت و فرمول انسانیت یا قانون عام است. در پاسخ می‌توان گفت که اولاً، پذیرش این اشکال به معنای آن است که نظریه کرسگارد یکی از نکات ابتکاری و وجه تمایزش از نظریه کانت را از دست می‌دهد؛ ثانیاً، تعیین امر مطلق کانت به‌عنوان منشأ الزام‌های اخلاقی تکرار حرف کانت است و همان اشکال‌های وارد بر امر مطلق کانت، بر نظریه کرسگارد نیز وارد خواهد بود (همان:





۲۹۵-۳۲۳)؛ برای مثال، در همین مثال هر دو ماکزیم محتمل، هم تعمیم‌پذیر هستند و هم انسانیت را غایت قرار می‌دهند؛ یعنی هر دو مادر می‌توانند بدون تناقض در اراده، قاعده عملی خود را به‌عنوان قانون اخلاقی اراده کنند و همچنین هر دو قاعده عملی خود را با هدف حفظ یا نجات انسانیت ترتیب داده‌اند. بنابراین، این دو معیار کانت و کرسگارد بی‌نتیجه خواهد بود و تکلیف مادر در تعارض گیرافتاده را مشخص نخواهند کرد.

۸. نقد انسانیت به‌عنوان منبع ارزش و هنجارمندی

کرسگارد در نهایت انسانیت را منبع ارزش‌ها و همچنین الزام‌های اخلاقی دانست. اشکال در اینجا این است که انسانیت چیست؟ انسانیت چه الزام‌ها و اقتضائاتی دارد؟ آیا به‌واقع تعریف انسانیت و تعیین هویت انسانی و اقتضائات و الزام‌های آن امکان دارد؟ چگونه و بر چه اساسی می‌توان گفت عمل الف اقتضا و الزام ناشی از هویت انسانی است، ولی عمل ب نیست؟ آیا اقتضای انسانیت دروغ گفتن به بیمار لاعلاج و حفظ آرامش اوست یا راستگویی و مایوس ساختن او؟ آیا اقتضای انسانیت تماشای درد و رنج تحمل‌ناپذیر بیمار لاعلاج است یا پایان‌دادن به درد و رنج او با تزریق آمپول هوا؟ آیا اقتضای انسانیت مقدم‌داشتن دیگری بر خود است یا خود بر دیگری؟ پس به نظر می‌رسد گرچه انسانیت به‌عنوان منبع ارزش و الزام تاحدودی معیاری مفید است و در برخی شرایط ارزش‌ها و الزام‌های اخلاقی ما را مشخص می‌سازد، ولی معیاری تمام‌عیار و کامل نیست و در تعارض‌های اخلاقی هرگز کارآمد نیست. از این‌رو، ما برای حل این تعارض‌ها از به‌کارگیری معیارهایی مانند سود فردی، سود جمعی، سود دیگری و مانند آن ناچاریم.

نتیجه‌گیری

به بارو کرسگارد منشأ الزام‌های اخلاقی از آنجاست که ما به‌عنوان انسان اندیشناک برای عمل نیازمند دلیل هستیم و این دلیل را هویت عملی ما به‌عنوان انسان و موجود

عاقل به ما می‌دهد؛ یعنی من چون انسانم، باید اخلاقی عمل کنم، پس انسانیت منبع دلایل و هنجارمندی اخلاق است. این نظریه گرچه نوآوری دارد، ولی بن‌مایه آن نظریه کانت است و به نظر می‌رسد همان اشکال‌های وارد بر نظریه کانت بر نظریه کرسگارد نیز وارد است؛ از جمله اینکه نظریه در تعیین معیار اخلاقی بودن چندان موفق نیست و همیشه در موقعیت‌های اخلاقی نمی‌توان به راحتی تشخیص داد که چه چیز مقتضای هویت انسانی ماست.

با این وجود، نظریه اخلاقی کرسگارد نکات قوت و جذابیت‌هایی دارد که بسیار قابل تأمل است که به نظر نگارنده دو نمونه آن، یکی تبیین منشأ الزام‌ها و دیگری نوع نگاه به اخلاق به عنوان برساخته انسان است. وی با گره زدن بحث منشأ الزام‌های اخلاقی با ضرورت عمل و ذهن اندیشناک انسان، تبیینی پذیرفتنی در برابر آرای رقیب مانند عقل‌گرایی و احساس‌گرایی ارائه می‌دهد. اگر انسان ناگزیر از عمل کردن است و اگر او اندیشناک و خودآگاه است، پس همیشه پیش از عمل از خود خواهد پرسید آیا این عملی که می‌خواهم انجام دهم درست است؟ و خود در پی توجیه برای اعمال خود خواهد بود و این دلیل را هویت‌های ما به دست می‌دهند. من انسانم و هویت انسانی من مرا ملزم می‌سازد که اخلاقی عمل کنم. اخلاق دلیل من برای عمل است. اخلاق ویژگی انسان خردمند است که از مرحله حیوانی گذر کرده و به فکر ساختن و حفظ هویت انسانی خویش است. بدین ترتیب، بیشتر مسائل فرا اخلاقی و روان‌شناسی عمل با نظریه کرسگارد پاسخ داده می‌شود.

جذابیت دیگر این نظریه که به‌طور ویژه نویسنده را تحت تأثیر قرار داده، تغییر نوع نگاه به ماهیت اخلاق و احکام اخلاقی است. بیشتر اندیشمندان و فیلسوفان گذشته و معاصر ایرانی و اسلامی به دیدگاه واقع‌گرایی اخلاقی معتقدند. همواره در درس‌های اخلاق و کلام از حسن و قبح ذاتی اعمال بحث شده است و همیشه ما با این مشکل مواجه بوده‌ایم که اگر اخلاق امر عینی و گزاره‌های اخلاقی بیانگر واقع هستند، این عینیت چگونه عینیتی است که این اندازه در آن اختلاف نظر وجود دارد؛ برای نمونه روشن نمی‌شود که صدق ذاتاً حسن است یا قبیح. دیدگاه‌های برساخت‌گرایانه از



جمله دیدگاه کرسگارد به ما می آموزد به جای اینکه گزاره های اخلاقی را حاکی از امور واقعی و عینی بدانیم و خود را با مشکل کشف واقع روبه رو کنیم، نوع نگاه خود را به اخلاق عوض کنیم؛ یعنی نباید هیچ واقعیت جوهری که قرار است آن را کشف کنیم، برای اخلاق قائل شویم. اخلاق و احکام اخلاقی را خود ما برای حل مشکلات عملی پیش روی خود می سازیم. از این رو، نباید پندارها و راه حل های عملی خود در مشکلات عملی را به عنوان کشف واقعیت ها به دیگران معرفی کنیم. در این رویکرد، گرچه مشکل کشف واقع به مشکل کشف راه حل تبدیل می شود، ولی یک نکته مثبت دارای ارزش علمی این است که می بایست اخلاق را از حوزه واقعیت خارج کرد و به حوزه عمل و ساخته های انسانی فرو بکاهیم.



کتابنامه

۱. اترک، حسین (۱۳۹۲)، وظیفه‌گرایی اخلاقی کانت، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۲. جلالی، زهرا (۱۳۹۵)، «خودمختاری از دیدگاه کریستین کرسگارد»، پژوهش‌های فلسفی - کلامی، ش ۶۷.
۳. کانت، ایمانوئل (۱۳۶۹)، بنیاد مابعدالطبعه اخلاق، ترجمه حمید عنایت و علی قیصری، تهران: انتشارات خوارزمی.
۴. _____ (۱۳۸۸)، درس‌های فلسفه اخلاق، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، تهران: انتشارات نقش و نگار، چاپ چهارم.
۵. کرسگارد، کریستین (تابستان ۱۳۷۹)، «سرچشمه ارزش از نظر ارسطو و کانت»، ترجمه محسن جوادی، ارغنون، ش ۱۶.
6. Bagnoli, Carla (2011), "Constructivism in Metaethics," in: *Stanford Encyclopedia of Philosophy*. Available at: <https://plato.stanford.edu/entries/constructivism-metaethics>.
7. Choen, A. G. (1996), "Reason, humanity and the moral law", in: Onora O'Neill (ed.), *the Sources of Normativity*, Cambridge University Press.
8. FitzPatrick, William J. (2005), "The Practical Turn in Ethical Theory: Korsgaard's Constructivism, Realism, and the Nature of Normativity", in: *Ethics*, Vol. 115, No. 4.
9. Geuss, Raymond (1996), "Morality and Identity," in: Onora O'Neill (ed.), *the Sources of Normativity*, Cambridge University Press.
10. Lenman, James and Shemmer, Yonatan (2012), *Constructivism in Practical Philosophy*, Oxford University Press.
11. Korsgaard, Christine M. (1996), *the Sources of Normativity*, Onora O'Neill (ed.), Cambridge University Press.
12. _____ (1996b), *Creating the Kingdom of Ends*, Cambridge, England: Cambridge University Press.
13. _____ (2008), *The Constitution of Agency, Essays on Practical Reason and Moral Psychology*, New York: Oxford University Press.



14. _____ (2009), *Self-Constitution, Agency, Identity, and Integrity*, New York: Oxford University Press.
15. _____ (1983), "Two distinctions in goodness," *Philosophical Review* 92, No. 2.
16. Nagel, Thomas (1996), "Universality and the reflective self," in: Onora O'Neill (ed.), *the Sources of Normativity*, Cambridge University Press.
17. Rohlf, Michael (2009), "Contradiction and Consent in Kant's Ethics", *The Journal of Value Inquiry*, No. 43.
18. Watkins, Eric and Fitzpatrick, William (2002), "O'Neill and Korsgaard on the Construction of Normativity," *The Journal of Value Inquiry*, No. 36.



۱۴۶

نظر
صدر

سال بیست و دوم، شماره ۸۵، بهار ۱۳۹۶